



جمال شورهچ (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)

رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)

شهرویار بحرانی (فیلمساز)

رابویش ارچمن (بازیگر)

ناود میربالوی (فیلمساز)

مرتضی شعبانی (استندساز)

پروانه معصومی (بازیگر)

مهدی قلیه (بازیگر)

ابراهیم حاتم‌کیا (فیلمساز)

فرخ‌الله سلحشور (فیلمساز)

هادی محمدیان (یوتیوتا)

مجید مجیدی (فیلمساز)

شهید آوینی (فیلمساز)

ناصر طالبیان‌زاده (کارگردان)

واکاوی تاریخ سینمای پس از انقلاب

حکایت سینما توگراف ۲

خواب‌های آشفتنه دو روز نخست

چشمواره سی و هشتم

سعید مستغانی

بخش صد و پنخ

به نظر رسید که مسئولین سی و هفتمین جشنواره فیلم فجر، برخلاف هر مسال تصمیم گرفته بودند از همان آغاز تکلیف خود را با انقلاب و چهلمین سالگردش روشن کنند. اگرچه برخی براین باورند از مدتها پیش این موضوع روشن شده بود، از همان زمانی که در میان آثار تولیدی اِسمال هیچ اثری مناسب انقلاب اسلامی و چهل‌سالگی آن دیده نشد. باز هم ما خوش باور بودیم و فرض کردیم که شاید متولیان جشنواره به هر حال برای به اصطلاح سورپرایز جماعت، این بار سلیقه و هوش به خرج داده و خواسته‌اند هنگام معرفی فیلم‌های بخش‌های مختلف، ناگهان برگ‌های برنده را از آستین خود خارج کرده و همه را غافلگیر کنند!

اسما دریع که هنگام معرفی فیلم‌ها نیز هیچ فیلمی ولو یک عدد را به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و ۴۰ سال مقاومت و ایثار و فداکاری ملت ایران و جانپازی و رشادت شهدای مردم، رویت نکردیم. اگرچه از یکی دو فیلم مانند «اجرای نیمروز ۲» سخن رفت یا فیلمی که گویا به قصبه دستگیری عبدالمالک ریگی می‌پرداخت و گفتند که بالاخره چنین فیلم‌هایی هم به گونه‌ای به انقلاب اسلامی و فراز و نشیب‌های آن مربوط می‌شود و ولی از میان بیش از سی و چند فیلم دیگر چی…؟

بزرگداشت‌هایی در مذمت انقلاب

اما حرکت دوم مسئولین و متولیان جشنواره فیلم فجر سی و هفتم در گرامیداشت چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی، تجلیل و بزرگداشت ۴–۳ تن از سینماگران بود که هیچ ربطی به انقلاب و فیلم‌های انقلابی نداشته و بیشتر ریشه در سینمای قبل از انقلاب و رژیم گذشته داشتند. یادداشت در چنین برهه‌ای از انقلاب، هنرمندانی مورد تجلیل قرار گیرند که دستي در ساخت و پرداخت آثار سینمای انقلاب داشته‌اند ولی متأسفانه حکایت تلخ جشنواره فیلم فجر ما همچنان‌که از همان آغاز راه و به اصطلاح بای بسم الله شروع شده بود، برای چهلمین سال انقلاب نیز از همان مراسم افتتاحیه، تلخ شد!

یعنی هنوز در مراسم افتتاحیه جشنواره، خودمان را روی صندلی‌ها جا به جا نکرده بودیم که فاطمه معتمد آریا به عنوان یک بازیگر دوران انقلاب و برای تجلیل از فعالیت‌های سی ساله سینمایی‌اش روی صحنه دعوت شد اما گفت چهل است ما را متوقف کرده‌اند!

فاطمه معتمد آریا، بازیگری که همه داد و نداد فعالیت هنری‌اش را پس از انقلاب اسلامی شروع کرد و نخستین فیلمی که او را معروف نمود یعنی فیلم «جست‌جوی برای رباب» در سال ۱۳۶۶ (۹ سال پس از پیروزی انقلاب ساخته شد) تا وی از یکصدای پيشه چندم به بازیگر اول فیلم‌ها تبدیل شود و در طول سال‌های بعد در بسیاری از پروژه‌های سینمایی و تلویزیونی حضور پیدا کرد و دهها بار نامزد و یا برنده جوایز متعددی از جشنواره‌های داخلی گردید، از جمله در همین جشنواره فیلم فجر ۱۲ بار کاندیدای سیمرغ بلورین شد که به عنوان یکی از رکوردداران جایزه، ۴۱ نای آنها را دریافت کرد و به همین طریق به جشنواره‌های خارجی معرفی شد اما او در کمال نمک ناشناسی در روی صحنه مراسم افتتاحیه جشنواره فیلم فجر در چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی در حالی که می‌بایست از سال‌های پس از انقلاب که او را به بازیگر و چهره‌ای معروف مبدل ساخته بود، تجلیل می‌کرد و سیاست‌گری می‌نمود اما گفت:

«من از این لعلور نیستم که همیشه هر جا رتم اولین کاری که با من کردند، در طی این چهل ساله برانم توقف ایجاد کردند. توقف آنرا برای من باعث یک جهشی شده برای اینکه برم بالاتر و بگم من به عنوان یک روز درسینمای ایران و درایران نه تنهاهیچ کمی نمی‌توانم متوقف کند، بلکه باید بگم که شما دارید من را کمک می‌کنید برای این که جلوتر بروم برای اینکه بگم من ارزش‌های بالاتر دارم برای اینکه بخوام توهین نکنیم یا نگهش داریم در یک جا، و خوشحالم که این وسیله من سینماست و بوسیله همه همکارانم همیشه حمایت شده نم کسانی که بر مستندی بوده‌اند.»

دوری به تخته خورده بود

واقعا اگر انقلاب اسلامی به وقوع نپیوسته بود، آیا افرادی مانند فاطمه معتمد آریا، همین موقعیت امروز را در سینما و صحنه هنر این سرزمین دارا بودند؟ آیا با حضور بازیگرانی همچون فروزان و پوری بنایی و… که با تکیه بر چهره و فیزیک و حرکات و جذابیت‌های کاذب خود، صحنه سینمای آن روز را اشغال کرده بودند، جایی برای امثال معتمدآریا باقی می‌ماند؟ که نه از چهره و فیزیک مناسب بهره‌ای برده بودند و نه از حرکات و جذابیت‌های امثال سررشته‌ای داشتند!

پس از معتمد آریا، چهره‌های که مورد تجلیل جشنواره قرار گرفتند، به ترتیب بروی صحنه آمدند و سخنرانی کردند. عباس گنجوی به عنوان تدوینگر، شکایت از ممنوعیت سرود «ای ایران» و سازهای موسیقی کرد و دیگران هم هر یک به نحوی فیلسان یاد هندوستان نمود و یا به هر شکل یاد و خاطره و گرامیداشتی از انقلاب و چهلمین سالگرد آن در برنامه آن به چشم نخورد!

بالاخره مسئولان برگزارچی جشنواره در همان مراسم افتتاحیه نیش و کنایه خود را به انقلاب و چهلمین سالگردش زدند و از پول و کیسه بیت‌المال نتیجه خون و ایثار صدها هزار شهید و مجروح و جانباز و جاوید الاثر از بهترین فرزندان این ملت را به تمسخر گرفته و یاد رژیم شاهنشاهی را گرم‌ای داشتند!

در آن مراسم به بهانه چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی، شبه نمایشی هم به اجرا درآمد که در آن، روزهای انقلابی بهمین ۱۳۵۷ و مبارزات قهرمانانه ملت علیه رژیم دیکتاتوری شاه و اربابان آمریکایش محدود شد به تهدید نمایندگان مجلس شاهنشاهی و حمله به رئیس ژاندارمری شاه و سوزاندن قلعه و سپس عوض شدن نام خیابان‌ها و…!

بخش‌هایی از دیالوگ‌های نمایش مراسم افتتاحیه ساخته محمد رحمانیان

در حالی که فیلم‌ها و عکس‌هایی از زمان انقلاب در حال پخش بود، گروهی با لباس‌های مختلف به نمایندگی از اقلش و اصناف گوناگون به روی صحنه آمدند در حالی که به ترتیب مجلات زیر را بیان می‌کردند:

من توی صبح سرد بهم مان دنیا امدم. توی بیمارستان سمت غرب، از میدان ۲۴ اسفند (که بعدا شد انقلاب) به سمت خیابان آیزنهاور (که بعدا اسمش شد خیابان آزادی) تو خیابان آذربایجان (که بعدا اسمش شد خیابان یادکوبه)

نه پدرجان هنوز اسمش همان آذربایجانئه (چطور این یکی قصر در رفقا)

یک همچمین شبی بود، شب دهم بهمین ۱۳۵۷، همان روزی که نمایندگان مجلس اعلام کردند، تأمین جانی ندارند، همان روزی که به رئیس ژاندارمری حمله شد، همان روزی که وزارت خارجه آمریکا دستور تخلیه تمام اتباع آمریکایی از ایرن را صادر کرد، همان روزی که گروهی از همافران دستگیر شدند، همان روزی که روزنامه اطلاعات خبر آتش زدن قلعه را نوشت، همان روزی که فرودگاه‌ها دوباره باز شدند، همان روزی که تو نظاهرات ۵۰ نفر کشته شدند و دوپست نفر مجروح… همان روز که تو بد دنیا امدی

… منقضی ۵۴، یادگان ذاغاله اهوژ، با خمسه خمسه زندمون یعنی هم‌ها اونجا بود که قطع نخاع شدم… قطع نخاع کامل… آمارها می‌گویند که حدود ۲۱۲۰ جانباز قطع نخاعی داریم… از ۲۲ آذر ۵۹ تا ۱۲ بهمن ۶۱ می‌شه ۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز… می‌شه ۲۷۵ روز… می‌شه ۱۸۶۹ ساعت، می‌شه یک میلیون و صد و بیست یک هزار و هفتصد و شصت… دقیقه تنهائی یک قطع نخاعی کامل… یک میلیون و صد و بیست و یک هزار و هفتصد و شصت دقیقه بتوان تنهائی

آیا یک مورخ شاهنشاهی به جز جملاتی که در بالا آمد و در واقع توصیفی از روزهای پیروزی انقلاب اسلامی محسوب می‌شد را به عنوان بازخوانی فجر انقلاب اسلامی بر صفحات کاغذ درج می‌کند؟

این همه بضاعت جشنواره فیلم فجر در تجلیل از چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی بود، جشنواره‌ای که به نام مبارک فجر انقلاب اسلامی، مزین است، جشنواره‌ای که برخی می‌گویند جدی‌ترین و حتی تنها مراسم بزرگداشت قابل توجه دهه فجر انقلاب هر سال است. همان جشنواره‌ای که از پول و جیب این ملت که همه دارایی و جان و مال خود را در راه این انقلاب هزینه کردند، تأمین می‌شود. جشنواره‌ای که در واقع باید صدا و فریاد آنها باشد اما خار چشم و استخوان گلوی آنها صدا گفته بودند آنچه شما از جشنواره فیلم فجر در نمایش فیلم‌های فجر آفرینی و فجرآفرینان می‌خواهید، کار دبیر جشنواره نیست، این می‌عدهه ولی خراج است. اما دیدیم که دبیر جشنواره در نمایش‌های ضد فجر موفق عمل کرد، آنگونه که در مراسم افتتاحیه پیدا شد.

گفتند او فقط نظم را حفظ می‌کند و حداقل ناظم خوبی است اما دیدیم که از همان روز اول بی‌نظمی حاکم بر جشنواره بود، فیلم‌ها نرسیدند و برخی صدا نداشت و بعضی رنگ نداشت و همچنان سرویس‌دهی به جماعت خبرنگار در سالن رسانه‌ها تنگ بود و در سالن دیگر یعنی چارسو هم که باید سالن مشترک رسانه‌ها و هنرمندان باشد، همچنان انواع و اقسام تبلیغ و قشرها، از بچه‌های خردسال تا عشق بازیگرها رویت شدند و صندلی‌ها را بر کردند تا جماعت رسانه‌ای در به دره دنبال یک صندلی چند سالن را گز کند و آخر و عاقبت هم جایی در یک نقطه نه چندان مناسب به دست آورد ا یا ایستاده فیلم را به تماشا بنشینند!

وقتی همّت جامعه‌ای بلند و افق ترسیم شده هم روشن بود، اما در عمل، برخی مدیرانی که رشتۀ امور را به دست دارند یا نتوانند یا نخواهند در راستای آن افق روشن و قلهٔ رفیع قدم بردارند یا مردم احساس کنند آنان در ندیای دیگری سیر می‌کنند و به درد

و رنج مردم یا واقف نیستند یا رنج مردم برای آنان اهمیتی ندارد، عصبانی می‌شوند. وقتی این عصبانیت نه با حرف‌درمانی، بلکه با عمل ملموس و تأثیرگذار در زندگی‌شان پاسخ داده نشود، نا امید خواهند شد و نتیجه این نا امیدی، بی‌قانونی و تنش‌های اجتماعی است و کشیده شدن حصار بین مدیران و مردم نیز خود مصداق اتم بی‌قانونی است.

بخش مهمی از تثبیت فرهنگ قانون‌مداری در جامعه- اعم از مدیران یا مردم- به عهدهٔ رسانهٔ ملی است و این کار شدنی است اگر

که می‌دانند ولی عمل نمی‌کنند، وقتی در چنین شبکهٔ تخصصی موارد بازگو شود و هم سرانجام جرایم برای مردم علنی شود در رفتار جامعه تعدیل خواهد شد و از رهگذر چنین فرهنگ‌سازی است که در نهایت، تنش و جرم و مجازات هم به حداقل خواهد رسید.

۲- در این شبکه، می‌توان با رعایت یا در صورت لزوم وضع قانون، مجازات سارقان و متجاوزان به عنف و سرانجام دستگیری و حکم آنان را پیگیری و به مردم اطلاع‌رسانی کرد؛ کاری که در برخی از شبکه‌های تلویزیونی جهان صورت می‌پذیرد.

۳- این شبکه_ که اسم «قانون» را با خود یدک می‌کشد- باید برای تک‌تک وعده‌های مسئولان و عملکردهشان و پاسخگو کردن آنان و همچنین عملکرد و خروجی کار تک‌تک نمایندگان مجلس، برنامه‌ای منسجم

جای خالی «شبکهٔ قانون» در صدا و سیما

رفیع‌الله نرایی

صدا و سیما به‌صورت تخصصی به مقوله قانون بپردازد. برای این مهم باید شبکه‌ای خاص که به نظر نگارنده، بهترین نام برای این شبکه، «شبکهٔ قانون» است، تاسیس و راه‌اندازی شود. شبکه‌ای که باید با همکاری قوهٔ قضائیه و نیروی انتظامی و حقوقدانان و نجیبان حرامت شود. این شبکه باید مردم را به سوی قانون‌مداری- که امروزه مثل نان شب واجب است- هدایت کند. این شبکه می‌تواند اهداف، برنامه‌ها و الزامات زیر را دنبال کند:

۱- آگاهی بخشی جامعه و مدیران به قانون اساسی و تشریح جزئیات آن و بیان بندهای به زمین مانده و ارائهٔ راهکار برای اجرای آن و همچنین تبیین قوانین عادی و حقوق و وظایفی که از ارتباط مستقیم با زیست اخلاقی، عقلانی و قانونی جامعه دارد؛ از جمله، آشنایی اصناف، زوجین، والدین، فرزندان، مدیران، نمایندگان مجلس، تربیون‌داران، و نسبت به حقوق خود و دیگران.

کم نینستند روابط اجتماعی که با گذاشتن کیسه زباله‌ای جلوی منزل دیگران یا تهدید و به‌پنجر کردن خودرو و… به تنش و درگیری کشیده می‌شود. اگر همین مردم خونگرم بدانند که این موارد، مجازات دارد، در رفتار خود تجدید نظر می‌کنند. حتی اگر گالته‌های



هالیوود

زیر ذره‌بین

نگاهی به مجموعه مستند «کشور بی‌ارزش: خاندان مرداک»

مافیای قانونی که یک قرن دوام آورد

فاطمه قاسم آبادی

وجود مستی بیش از حد، دست از خوردن مشروب نمی‌کشد و با اصرار، راندن قایق را هم به دست می‌گیرد…

آن شب هر چه دوستانش به او التماس می‌کنند تا دیگر ننوشد یا حداقل فرمان را به آن‌ها که هوشیازتر بودند بدهد، قیال قبول نمی‌کند و همین‌لجوابی باعث‌اجامه‌می‌شود و در نهایت تلاطمی زخمی شدن همه‌شان، «هالوری» نامزد یکی از دوستانش هم به دریا پرت می‌شود و جسدش تا چند هفته بعد پیدا نمی‌شود…

مستند سریالی «کشور بی‌ارزش: خاندان مرداک» به کارگردانی مشترک «مور لوشی» و «دنیل سیوان»، محصول سال ۲۰۲۲شبکه HBO آمریکا است.

این مستند در مورد خاندان مرداک است که حدود صد سال در منطقهٔ «همپتون» در کارولینای جنوبی آمریکا، قدرت را به دست گرفته و همه چیز را به فساد کشیده بودند.

در نهایت سد این همه ظلم، به خاطر یک قتل درون خانواده، سر ریزش و جنایت‌های پنهان، آشکار شدند…

داستان خاندان فاسد

داستان مستند سریالی «کشور بی‌ارزش…» در طول سه قسمت، تدوین‌شده توسط مورخ خاندان مرداک که قدرت را در همپتون به دست گرفته بودند و هر طور دوست داشتند از قانون سوءاستفاده می‌کردند، پیش می‌رود.

در ابتدا مخاطبین در مورد پسر کوچک خانواده یا «پال» می‌بینند که یک شب با دوستانش سوار قایق تفریحی می‌شود و با

اجرا نمی‌شود، عین بی‌قانونی است.

۶- از سوی دیگر در این شبکه باید برای «قانون‌گذار» هم برنامه علنی شود در رفتار چرا که وقتی بحث تعارض منافع پیش آید و قانون‌گذار عملا به جایی پاسخگو نباشد و افکار عمومی هم کاری از پیش نبرد، در این صورت دست آنان برای وضع قوانینی که منافع خود و حزب و گروه را تأمین کند باز خواهد بود.

۷- موفقیت این شبکه به شرطی است که از رویکرد تخصصی خود عدول نکند و با نفوذ صاحبان زر و زور پس از گذشت مدتی، شبکه را به کارهای فرهنگی خشک و نصیحت‌گونه و از موضع اقتدار نکشاند.

۸- در این شبکه باید جایی برای مطلعان از فسادهای کلان درنظر گرفت تا آزادانه و بدون هراس، اطلاعات خود را بازگو کنند. این شبکه می‌تواند پل ارتباطی بین مردم و دستگاه‌های

مفرضانه با شبکه‌های معاند ارتباط می‌گیرند ۶- از سوی دیگر در این شبکه باید برای «قانون‌گذار» هم برنامه علنی شود در رفتار چرا که وقتی بحث تعارض منافع پیش آید و قانون‌گذار عملا به جایی پاسخگو نباشد و افکار عمومی هم کاری از پیش نبرد، در این صورت دست آنان برای وضع قوانینی که منافع خود و حزب و گروه را تأمین کند باز خواهد بود.

۷- موفقیت این شبکه به شرطی است که از رویکرد تخصصی خود عدول نکند و با نفوذ صاحبان زر و زور پس از گذشت مدتی، شبکه را به کارهای فرهنگی خشک و نصیحت‌گونه

و از موضع اقتدار نکشاند.

۸- در این شبکه باید جایی برای مطلعان از فسادهای کلان درنظر گرفت تا آزادانه و بدون هراس، اطلاعات خود را بازگو کنند. این شبکه می‌تواند پل ارتباطی بین مردم و دستگاه‌های

صفحه ۸

دوشنبه ۸ بهمن ۱۴۰۳

۲۶ رجب ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۷۸۲



۱۴- و در نهایت، شاید راه‌اندازی این شبکه، پاسخ کوچک و عملی باشد به جمله درمندانۀ رهبر معظم انقلاب در -دیدار با «پیشگانان بخش خصوصی» که چهارشنبه سوم بهمن ماه جاری فرمودند: «من از صحبت‌های یکی از آقایان شرمندۀ شدم.»

اظهار شرمندگی رهبر انقلاب از این روی بود که سال گذشته در دیداری مشابه در واکتش به گلابه یک تولیدکننده که گفته بود برای دریافت یک مجوز سهه سال او را معطل



کرده‌اند دستوری به این مضمون دادند که «کاری که ظرف مثلا ده روز قابل انجام است چرا باید سه سال طول بکشد؟… این را حل کنید…» و همان تولیدکننده اسمال به‌عظمه گلابه کردند که یک سال دیگر به‌معطلی افزوده شد و رهبر انقلاب اظهار شرمندگی کردند!

واقعا دستگاه‌های نظارتی چکار می‌کنند؟ آیا دستوری صریح‌تر از این سراغ دارید که شخص اول مملکت با این صراحت صادر فرمایند؟

اینکه وظیفه مستقیم برداشتن این‌گونه ابوع بر دوش دولت است شسکی نیست و اینکه باید نهادهای مسئولی از کسانی که در اجرای دستورهای آنها کردند، بازخواست کنند هم شسکی نیست؛ اما باید اعتراف کرد که رسانهٔ ملی هم می‌توانست در این مورد و موارد مشابه دیگر جدی‌تر وارد گود شود و مدیران دولتی را پاسخگو کند؛ جای چنین بازخواست بی‌گیری فنی و مستمری، «شبکهٔ قانون» است.

مردم می‌فهمند که الکس مرداک، به مدت ده سال، از شرکت‌های بیمه با نام قربانیان پول به جیب زده است.

حقیقت این است که گرفتن خسارت از شرکت‌های بیمه خارجی آن طور که مردم فکر می‌کنند راحت نیست و برای این کار، قربانیان حتما نیاز به یک وکیل ماهر دارند که قانون را کاملا بشناسد و به نوعی بتواند پول را از حلقوم شرکت بیمه مورد نظر بیرون بکشد…

به خاطر همین هم اغلب مردم بینوایی که هیچ راهی برای گرفتن حق‌شان از شرکت‌های بیمه نداشتند، به عنوان آخرین راه به سمت الکس مرداک مراجعه می‌کردند و او هم با کلتناز رفتن، از شرکت‌های بیمه پول قربانیان را زنده می‌کرد، منتها به جای حساب

دیوار ظلم صد ساله
در مستند «کشور بی‌ارزش…» مخاطبین می‌بینند که مردم همپتون از مرداک‌ها به عنوان پادشاهان منطقه‌شان یاد می‌کنند و قدمت این خاندان نحس و فاسد را در کارولینای جنوبی، حدود یک قرن تخمین می‌زنند.

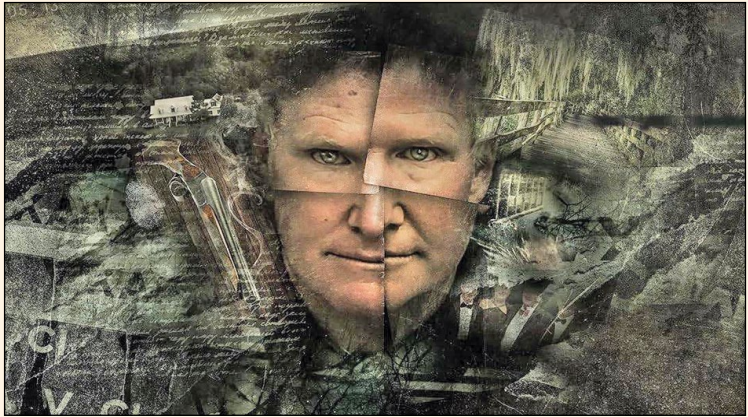
به خاطر همین هم هیچ یک از قربانیان امیدی نداشتند که روزی عدالت در موردشان

در یکی از قسمت‌های این مستند، یک نفر از همسپریان مرداک‌ها عنوان می‌کند که در کل همپتون، حتی یک نفر را نمی‌شناسد که جرئت حمله به خانه مرداک‌ها را داشته باشد و اصلا اگر چنین شخصی در آن منطقه وجود داشت حتما می‌بایست یک آدم با نفوذ باشد مثل خود مرداک‌ها.

به خاطر همین هم شک همه به خصوص انسان‌های با نفوذ در این پرونده، به سمت الکس مرداک متمرکز شد و به خاطر مرگ همسر و پسر الکس، این‌بار بر هیچ چیز سروپوش گذاشته نشد و دانه دانه پرونده‌ها و فسادها رو شدند.

این جنایت آخر باعث شد دوستان و آشنایان الکس در قوه قضائیه تصمیم بگیرند الکس را برای جلوگیری از ضرر کمتر، مجازات کنند. بعد از این اتفاق، همه پرونده‌های قبلی دوباره باز شدند و حقایق دیگری پیدا شد.

در مستند «کشور بی‌ارزش…» مخاطبین می‌بینند که خون انسان در آمریکا بر خلاف



فیلم‌ها و سریال‌های شان، تا حد چه بی‌ارزش است و پرونده‌های قتل چقدر راحت بسته می‌شود.

طبق گفته مردم همپتون، این شهر در ایالتی واقع شده که مردم فقیر زیادی دارد و بسیاری در آن موج می‌زنند. به خاطر همین هم خانواده مرداک به دلیل داشتن زمین و پول و مهم‌تر از همه به خاطر داشتن قدرت، همیشه به نوعی جزو اشراف‌زاده‌های آن ایالت شناخته می‌شدند.

به گفته مردم و شاهدان، تقریبا همه مردم می‌دانستند که در پرونده‌هایی که خیلی زود بسته می‌شد، پای این خاندان کثیف و سود بود ولی هیچ کس جرئت اعتراض نداشت چرا که مرداک‌ها با تسلط بر روی قانون، هر بار